

میانِ تئوریک و فلسفِ اندیشه ما

خدا در اندیشه ما

انتشارات مستضعفین

شناسنامه کتاب:

اسم کتاب: خدا در اندیشه ما

چاپ اول: نشر مستضعفین

چاپ دوم: تابستان ۱۳۹۹

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

info@nashr-mostazafin.com

انتشارات مستضعفین

فهرست مطالب

۷	خدا در اندیشه ما
۹	مقدمه
۱۷	۱ - تاریخ معرفت‌شناسی انسان و خداوند
۲۰	۲ - خدای سمعی، خدای بصری، خدای قلبی
۲۶	۳ - رسالت دین اسلام از ابراهیم خلیل تا محمد
۳۰	۴ - محمد و تصحیح معرفت‌شناسی مردم
۳۱	۵ - تفسیر سوره ناس یا توحید
۳۵	۶ - تفسیر سوره فلق
۳۸	۷ - تفسیر سوره ناس
۳۹	۸ - تفسیر سوره کافرون
۴۰	۹ - آیا خدا در جهان است یا جهان در خدا قرار دارد
۴۱	۱۰ - چرا شریعتی‌شناسی را از توحید آغاز کرد
۴۲	۱۱ - تفاوت خدای امام محمد غزالی با خدای مولانا و حافظ
۴۳	۱۲ - تفاوت خدای هگل با خدای مولوی

مبانی تئوریک فلسفی اندیشه ما

خدا در اندیشه ما

مقدمه:

- ۱ - آیا خداوند یک ابژه است یا یک سوژه است؟
- ۲ - آیا خداوند محیط بر جهان و وجود است یا محاط بر وجود می باشد؟
- ۳ - چه تفاوتی بین خدای وحی ائی محمد با خدای فقهی حوزه وجود دارد؟
- ۴ - چه تفاوتی بین خدای فلاسفه با خدای متکلمین اسلامی وجود دارد؟
- ۵ - چه تفاوتی بین خدای شریعتی با خدای بازرگان وجود دارد؟
- ۶ - چه تفاوتی بین خدای هگل با خدای مولانا وجود دارد؟
- ۷ - چه تفاوتی بین خدای امام محمد غزالی با خدای مولوی و حافظ وجود دارد؟
- ۸ - چه تفاوتی بین خدای اشاعره و خدای معتزله وجود دارد؟
- ۹ - آیا بدون تبیین وحی ائی و فلسفی و عرفانی از خداوند و در یک دستگاہ مذهبی خدا محور می توان کوچکترین تبیین فلسفی یا عرفانی از وجود و هستی

ارائه داد؟

۱۰ - چرا خدا در دستگاه فلسفی کتاب قبض و بسط و تجربه نبوی یک خدای صامت و سوپزکتیو می‌باشد؟

۱۱ - چرا در طول حداقل یک صد سال اخیر حتی یک جزوه کوچک تبیینی در باب خدا از طرف جامعه مسلمانان عرضه نشده است؟

۱۲ - چرا هر چه بحث کلامی در باب خدا در جامعه اسلامی و در طول هزار سال گذشته می‌باشد وام گرفته از اندیشه کلامی مسیحیت و اندیشه فلسفی یونان است؟

۱۳ - چرا تمامی انبیاء ابراهیمی از ابراهیم تا محمد نوک پیکان اولیه حرکت خودشان را در مبارزه با بت پرستی و تصحیح معرفت خدانشناسی توده‌ها قرار داده بودند؟

۱۴ - آیا تا زمانی که ما نتوانیم یک تبیین وحی‌ائی و عرفانی صحیح از خدای ابزکتیو و محیط بر وجود دست پیدا کنیم امکان آن هست که بتوانیم اسلام و قرآن و دین و شریعت و معاد و وحی و رسالت و نبوت و امامت و ... را فهم کنیم؟

۱۵ - چرا تمامی پیامبران ابراهیمی از ابراهیم تا محمد بعثت و دعوت و رسالت و نهضت خودشان را توسط مبارزه با بت پرستی و بر پایه توحید فلسفی و توحید عبادی و توحید اجتماعی کوشیدند تا به تصحیح معرفت‌شناسی خدا در اندیشه توده‌ها بپردازند؟

۱۶ - چرا تا ابراهیم قیام خود را آغاز کرد به جنگ بت خانه اور و بابل رفت؟

۱۷ - چرا شعار محمد در سه سال اول حرکت آگاهی‌بخش مکی «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» بود؟

۱۸ - چرا اجتهاد در اصول مقدم بر اجتهاد در فروع است و چنانکه اقبال لاهوری می‌گوید: «شرط اول بازسازی تفکر دینی در اسلام توسط پیشگام می‌باشد که این «اجتهاد در اصول» در وضعیت فعلی ما می‌بایست قبل از هر چه چیز از کانال اجتهاد در تبیین ما از شناخت خداوند بگذرد؟»

۱۹ - چرا تا زمانی که ما نتوانیم در جامعه خود دست به اجتهاد در تبیین شناخت خداوند بزنیم، امکان هر گونه تحول اعتقادی و اجتماعی غیر ممکن خواهد بود؟

۲۰ - چرا جامعه ما و جامعه مسلمانان بعد از مرگ پیامبر اسلام اسیر استبداد و اختناق و توتالیتر سیاسی شدند؟

۲۱ - چرا خدای مستبد و خودکامه و سلطانی اشاعره که از اواخر قرن اول بر کلام و فلسفه و عرفان و فقه و زهد ما حاکم گردید مبنای ذهنی تمامی حکومت‌های مستبد حاکم بر سرنوشت تاریخ مسلمانان در طول چهارده قرن گذشته قرار گرفت؟

۲۲ - چرا جامعه مسلمانان بعد از مرگ پیامبر اسلام حتی برای یک روز دموکراسی و مردم سالاری دینی تجربه نکردند و تلاش امام علی هم در طول حکومت نزدیک به پنج سال خود در این رابطه ناکام ماند؟

۲۳ - چرا خدای امام محمد غزالی مانند یک حیوان درنده وحشی به جان انسان افتاده و تبیین می‌شود؟

۲۴ - چرا خدای مولوی مانند یک شیر درنده تبیین می‌گردد؟

هستی‌اش در هست او روپوش شد

پیش شیری آهوئی مدهوش شد

۲۵ - چرا خدای نجم الدین کبری باد بی‌نیازی‌اش را در حمله خانمانسوز مغول به تاریخ و خلق مظلوم و محروم ایران می‌وزد؟

۲۶ - چرا تمامی دیکتاتورها و مستبدین و نظام‌های خودکامه و توتالیتری که در طول چهارده قرن گذشته بر خلق مسلمان حکمرانی کرده‌اند خود را نماینده خداوند یا پیامبر یا امام زمان می‌دانستند و با اتصال عوام‌فریبانه خود به خدا و پیامبر و امام زمان خود را برتر از قانون و اخلاق می‌دانستند و بدین وسیله برای حکومت ضد خلقی و ضد مردمی و ضد اخلاقی و ضد انسانی و ضد دمکراتیک خود مشروعیت آسمانی قائل می‌شدند و با مشروعیت آسمانی مقبولیت زمینی را بی‌ارزش می‌دانستند؟

۲۷ - چرا خدای فقهی حوزه‌ها در طول چهارده قرن گذشته هم چون بیهوه خدای خودکامه و مستبد وام گرفته از یهود که همه چیز را برای خود می‌خواهد بوده است؟

۲۸ - چرا خدای عرفا و متکلمین و فقها و فلاسفه مسلمان در طول چهارده قرن گذشته خدای اشاعره بوده است؟

۲۹ - چه شد که خدای اشاعره از اواخر قرن اول هجری توانست تا این اندازه بر فلسفه و کلام و اخلاق و عرفان و فقه ما سلطه پیدا کند؟

۳۰ - چرا پیامبر اسلام در حرکت آزادی‌بخش مدنی خود و در هنگام شکستن بت‌ها سردمداران قبایل را مجبور می‌کرد تا با دست خودشان بت‌ها را بشکنند؟

۳۱ - آیا مبارزات ابراهیم تا محمد مبارزه با بت پرستی و مجسمه پرستی و سنگ پرستی بوده یا مبارزه با شرک فلسفی و شرک اجتماعی و شرک عبادی برای تصحیح تبیین و تفسیر توده‌ها از شناخت خدا بوده است؟

۳۲ - چرا پیامبران ابراهیمی سخت‌ترین مرحله نهضت‌شان مرحله تصحیح تفسیر توده‌ها از خداوند بوده است؟

۳۳ - چرا به موازات تبیین جدیدی از خداوند توسط انبیاء ابراهیمی مبارزه اجتماعی

با خداوندان قدرت در زمین که در سه شکل خداوندان زور و زر و تزویر عینیت می‌یافت، از سر گرفته می‌شد؟

۳۴ - در شعار «لا اله الا الله» محمد چه گوهری نهفته بود که با طرح آن مبارزه بلال با امه خلف و عمار و یاسر و سمیه با ابوجهل و ابوذر با اصحاب دارالندوه و... از سر گرفته شد؟

۳۵ - چرا تمامی سران قدرت در جنگ با شعار خداپرستی پیامبران که همراه با تبیین جدیدی از شناخت خداوند بود می‌کوشیدند ابتدا این شعار را عقیم کنند؟

۳۶ - چه تفاوتی بین خدای حمزه با خدای ابوسفیان بود؟

۳۷ - چه تفاوتی بین خدای بلال با خدای امه ابن خلف بود؟

۳۸ - چه تفاوتی بین خداوند عمار و یاسر و سمیه با خداوند ابوجهل بود؟

۳۹ - چه تفاوتی بین خداوند محمد و خداوند ابی لهب بود؟

۴۰ - چه تفاوتی بین خداوند علی با خداوند معاویه بود؟

۴۱ - چه تفاوتی بین خداوند حسین با خداوند یزید بود؟

۴۲ - آیا بدون تبیین جدیدی از خداوند می‌توان هرگز به جنگ خداوندان قدرت در یک جامعه مذهبی رفت؟

۴۳ - چرا هر نحله و جریانی در کانتکست تبیین خود از خدا حرکت می‌کند؟

۴۴ - چرا پیامبران ابراهیمی جامعه را در جهان و خدا تبیین می‌کردند اما سردمداران قدرت جهان و خدا را در آینه جامعه شرک آلود خود تبیین می‌نمایند؟

۴۵ - چرا آلبر کامو فریاد بر می‌دارد که «ای خداوندان آسمان، دست از شکنجه انسان‌ها بردارید؟»

۴۶ - چرا بودا فریاد می‌زند که «تعداد خدایان آسمان از تعداد انسان‌های زمین بیشتر شده است؟»

۴۷ - چرا هگل فریاد بر می‌دارد که «یهوه خداوند یهود، یک خدای خودکامه و انسان‌کش و آزادی‌کش و مستبد می‌باشد؟»

۴۸ - چرا خدای دکارت می‌تواند کار محال هم بکند؟

۴۹ - چرا خدای پاسکال به اندازه افرادی که جز فهمیدن نمی‌دانند دور است و برای کسانی که جز دوست داشتن نمی‌شناسند، به نزدیکی استشمام بوی یک گل می‌ماند؟

۵۰ - چرا خدای ارسطو محرک اولیه‌ائی است که تنها در آغاز خلقت به وجود حرکت داد و او حالا تبیین‌کننده نظام بردگی در جامعه برده دار یونان می‌باشد؟

۵۱ - چرا خدای فویرباخ مادیت برون فکنانه خواسته‌های سرکوب شده انسان‌ها در جامعه طبقاتی می‌باشد؟

۵۲ - چرا خدای سارتر الینه‌کننده آگزیستانس انسان می‌باشد؟

۵۳ - چرا خدای نیوتن، ساعت‌ساز تنبلی می‌باشد که برای یک بار با «کوک کردن جهان ساعتی» او را به حرکت واداشته و امروز بیکار و تنبل و بازنشسته و تنها به مناظره این جهان نشست است؟

۵۴ - چرا خدای محمد از رگ کردن انسان به انسان نزدیک تر است؟

۵۵ - چرا خدای مارکس مشروعیت بخشنده به نظام طبقاتی جامعه می‌باشد؟

۵۶ - چرا خدای شریعتی تنها در آینه «توحید فلسفی، توحید انسانی، توحید اجتماعی، توحید تاریخی و توحید اخلاقی» قابل تبیین می‌باشد و هر گونه تبیین خداوند را، خارج از کانتکتست توحید امری اسکولاستیکی می‌داند؟

۵۷ - چرا خدای علامه طباطبائی ملک و مالک قدرتمندی است که هم پاسخگوی اعمال و افعال خود بر بشر نمی‌باشد و هم هر چه که بخواهد می‌کند؟

۵۸ - آیا از چنین خداوند خودکامه و غیر پاسخگوئی برای انسان‌ها محصولی جز این نظام مطلقه فقهاتی که خود را بالاتر از قانون و اخلاق می‌داند، شکل می‌گیرد؟

۵۹ - آیا تا زمانی که ما تبیین جدیدی از شناخت خدای واحد جهان ارائه ندهیم، می‌توانیم با این ولایت مطلقه فقهاتی که مهیب‌ترین نظام سیاسی بشر می‌باشد (که مشروعیت خود را از آسمان می‌گیرد) برخورد کنیم؟

۶۰ - چرا خدای مولوی (که همان خدای جبار و غیر پاسخ‌گویی و مستبد اشاعره می‌باشد)، له‌کننده اراده و اختیار و آزادی انسان می‌شود.

ما چو چنگیم و تو زخمه می‌زنی	زاری از مانی تو زاری می‌کنی
ما چو نائیم و نوا در ما زتوست	ما چو کوهیم و صدا در ما زتوست
ما چو شطرنجیم اندر برد و مات	برد و مات ما زتوست ای خوش صفات
ما عدم هاییم و هستی‌های ما	تو وجود مطلق فانی نما
ما همه شیران ولی شیر علم	حمله مان از باد باشد دم به دم
نقش باشد پیش نقاش قلم	عاجز و بسته چو کودک در شکم
پیش قدرت خلق جمله بارگه	عاجزان چون پیش سوزن کارگه
گاه نقش دیو گه آدم کند	گاه نقش شادی و گه غم کند
گر بپرانیم تیر آن نی زماست	ما کمان و تیر اندازش خداست

۶۱ - حافظ با کدامین اعتقاد اشعار ذیل را سروده است؟

دوش می‌آمد و رخساره بر افروخته بود	تا کجا باز دل غم زده‌ائی سوخته بود
رسم عاشق کشی و شیوه شهر آشوبی	جامه‌ائی بود که بر قامت او دوخته بود
کفر زلفش ره دین میزد و آن سنگین دل	در رهش مشعله از چهره بر افروخته بود
بارها گفته ام و بار دگر می‌گویم	که من دلشده این ره نه بخود می‌پویم
در پس اینه طوطی صفتم داشته‌اند	آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم
گوئی که رفت حافظ از یاد شاه یحیی	یا رب بیادش اور درویش پروریدن
رموز مصلحت ملک خسروان دانند	گدای گوشه‌نشینی تو حافظا مخروش
جام می و خون دل هر یک بکسی دادند	در دایره قسمت اوضاع چنین باشد
بگذر بکوی صومعه تا زمره حضور	اوقات خود ز بهر تو صرف دعا کنند
پنهان ز حاسدان گذری کن که منعمان	خیر نهان برای رضای خداکنند
حافظ دوام وصل میسر نمی‌شود	شاهان کم التفات به حال گدا کنند

۶۲ - چرا پیشگام تا زمانی که نتواند در ایران تبیین جدیدی از شناخت خدا ارائه دهد، امکان ایجاد تحول اعتقادی و در نتیجه تحول فکری و اجتماعی و سیاسی را نمی‌تواند فراهم نماید؟

۶۳ - آیا پیشگام در ایران بدون اجتهاد در اصول فوق، می‌تواند اجتهاد در فروع کند؟

۶۴ - آیا پیشگام بدون اجتهاد در تبیین خود از شناخت خدا، در ایران می‌تواند به اجتهاد در اصول دیگر یا اجتهاد در فروع بپردازد؟

۶۵- آیا اقدام به نفی دیکتاتوری و توتالیتر سیاسی مطلقه فقهاتی در ایران بدون اجتهاد در تبیین شناخت خداوند ممکن است؟

۶۶- آیا معنی «الطریق الی الله بعدد نفوس خلاق» همین حقیقت نیست که انسان‌ها باید هر کدام بر مبنای خودویژگی‌های ذهنی و عینی خویش، خدا را نه به صورت تقلیدی بلکه به صورت تحقیقی بشناسند؟

۶۷- چرا در طول چهارده قرن گذشته خدای مستبد اشاعره هم توانست بر اندیشه عرفای مسلمان حکومت کند و هم بر اندیشه فقهای مسلمان و هم بر اندیشه متکلمین مسلمان و هم بر اندیشه فلاسفه مسلمان و... و مدت چهارده قرن است که همه چیز تغییر کرد جز خدای اشاعره که عامل همه بدبختی‌های گذشته ما و مسلمانان در طول چهارده قرن گذشته بوده است؟

۶۸- آیا بدون تبیین جدید از شناخت خداوند می‌توانیم به اجتهاد در وحی و نبوت که جز اصول پیردازیم؟

۶۹- چه تفاوتی بین خدای ابراهیم و خدای نمرود وجود دارد؟

۷۰- چه تفاوتی بین خدای موسی با خدای فرعون وجود دارد؟

۱- تاریخ معرفت‌شناسی انسان و خداوند:

«لا تکرار فی التجلی»

ببیزارم از آن کهنه خدائی که تو داری هر لحظه مرا تازه خدای دگر هستی

آنچنان که ماسینیون می‌گوید: «بشریت در پروسس تاریخ معرفت‌شناسی خودش در عرصه تاریخ و وجود دارای فرایندهای مختلفی بوده است» که ماسینیون دو فرایند آن را مطرح کرده است. اما قرآن سه فرایند تاریخی معرفت‌شناسی انسان

را مطرح می‌کند. دو فرایندی که ماسینیون مطرح می‌کند عبارت است از: «فرایند سمعی و فرایند بصری» در فرایند سمعی تاریخ و معرفت‌شناسی انسان؛ بشر از طریق گوش به فهم معرفت جهان نائل می‌شده و جهان و هستی و خداوند و... را از طریق گوش فهم می‌کرده است و به این ترتیب است که ما در کتاب‌های مذهبی و اخلاقی بشر اولیه (که بشر سمعی بوده است) از کتاب ریگ ودا گرفته تا کتاب اوپانیشادها که قدیمی‌ترین آثار مسطور در دست بشر می‌باشد و همگی در عرصه اپیستمولوژی وجود، بشریت را امر به شنیدن می‌کنند و در عرصه شناخت سمعی بشر است که هستی را به صورت سمعی و شفاهی برای او تبیین می‌نمایند. در این رابطه خدایی که انسان در «مرحله معرفت‌شناسی سمعی» برای خود تبیین می‌کرده است یک خدای شفاهی و سمعی می‌باشد که انسان تمامی معرفتش را از طریق زبان و گوش فهم کرده است. البته در همین رابطه قابل توجه است که خدای سمعی و شفاهی انسان «یا فرایند معرفت‌شناسی سمعی انسان» از زمانی برای بشریت شکل گرفت که انسان صاحب زبان گردید و تا قبل از پیدایش دوره تحول زبان در انسان هیچگونه اثر دیگری که دلالت داشته باشد بشریت دارای «تاریخ معرفت‌شناسی» بوده است وجود ندارد، به عبارت دیگر دوران معرفت‌شناسی یا تاریخ معرفت‌شناسی انسان از زمانی آغاز شده است که بشریت در فرایندهای تکاملی خود صاحب زبان گردید. قطعاً اگر بشریت در پروسس تکامل خود صاحب زبان نمی‌شد امکان شکل‌گیری و تکوین پروسس معرفت‌شناسی برای او وجود نمی‌داشت، یعنی تمامی پروسه تکوین و تکامل معرفت‌شناسی انسان در گرو تکوین زبان در انسان تاریخی است.

پیدایش زبان در انسان معلول زندگی اجتماعی انسان بوده است و محصول بشر اجتماعی «زبان» بود و در راستای فونکسیون ارگانیزم مغز او تکوین پیدا کرد. تکوین زبان در انسان که عامل تکوین تاریخ معرفت‌شناسی انسان نیز بوده است، صورت خلق الساعه نداشته بلکه به شکل فرایندهای مختلفی شکل گرفته

است که می‌توان از «زبان اشاره‌ائی تا زبان کلامی و زبان سطری» نام برد که در شکل‌های مختلف آن رشد کرده است و به موازات اعتلای فرایندهای پروسس تکامل زبان هم بوده است که معرفت‌شناسی انسان تکامل پیدا کرده است و بشریت توانست تا دوران شناخت سمعی و دوران شناخت بصری را طی نماید و وارد دوران شناخت قلبی یا به قول قرآن دوران شناخت «افئده» گردد.

طبیعی است که بشریت در دوران سه‌گانه فوق از این سه فرایند شناخت (سمعی و بصری و قلبی) عینکی می‌ساخته و از پشت این عینک بود که «خدا، جهان و انسان» را می‌نگریسته و به تبیین و تفسیر آنها می‌پرداخته است که حاصل آن شد تا شناخت «خدا، جهان و انسان» مبتنی بر پایه فرایندهای مختلف فوق، در شناخت انسان دچار تحول و تطور و تکامل گردد. یعنی خدا و جهان و انسان در - مرحله معرفت‌شناسی سمعی - با خدا و جهان و انسان در مرحله - معرفت‌شناسی بصری - و یا در مرحله معرفت‌شناسی قلبی - کاملاً متفاوت باشد. آنچه اسناد تاریخی بشر امروز به ما نشان می‌دهد عبارت است از این حقیقت که: خداشناسی و جهان‌شناسی «سمعی و بصری و قلبی» از آغاز تکوین بشر تاکنون توسط مذهب و پیامبران به انجام رسیده است، ولی این موضوع چنین نتیجه‌ائی نمی‌دهد که اگر پیامبران نبودند بشریت نمی‌توانست به معرفت و زبان و فرایندهای سمعی و بصری و قلبی جهان و خدا و انسان دست پیدا کند! بلکه بالعکس قطعاً بشریت با پای خود هم می‌توانست در بستر پراکسیس همراه با طبیعت و اجتماع و تاریخ به نردبان معرفت دست پیدا کند. البته با پروسه‌ائی بسیار طولانی تر از آنچه که تاکنون اتفاق افتاده است، به عبارت دیگر فونکسیون بعثت انبیاء در عرصه تاریخ معرفت‌شناسی انسان فقط صورت کاتالیزور داشته و عامل تکوین نیست. قطعاً اگر انبیاء هم نمی‌آمدند بشریت با تکیه بر پراکسیس خود می‌توانست به شناخت خدا و جهان و انسان دست پیدا کند و «معنویت در هستی و هدفدار بودن وجود و هستی» را با آینده روشن فهم کند، ولی او به لحاظ زمانی بسیار و بسیار

دورتر از آنچه تا کنون طی کرده است را هزینه می‌کرد تا این محصول گرانبها را به دست آورد. لذا در این رابطه بود که به موازات اعتلای فرایندهای پروسس تاریخ معرفت‌شناسی انسان «خداهائی» که برای انسان مطرح شده است سه گونه مختلفی بوده است که عبارتند از: خدای سمعی، خدای بصری، خدای قلبی.

۲ - خدای سمعی، خدای بصری، خدای قلبی - انسان سمعی، انسان بصری، انسان قلبی:

«وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ» - و خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان خارج کرد در حالی که هیچ معرفت و شناختی نداشتید و از بعد از خروج از شکم‌های مادرانتان بود که فرایندهای شناخت سمعی و بصری و قلبی برای شما حاصل شد تا شاید شما شکر گزار آن گردید.» (سوره نحل - آیه ۷۸)

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ - ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ - ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» - او ست خدائی که هستی را نیکو آفرید و خلقت انسان را در گهواره تکامل وجود از خاک آغاز کرد و نسل انسان امروز را در گهواره تکامل تاریخ از ماء مهین شروع کرد و در بستر تکامل انسان بود که روح خدا تنها در انسان تاریخی دمیده شد و با تکوین این روح خدا در انسان که در گهواره تکامل وجود بود فرایندهای سه گانه تاریخ معرفت‌شناسی انسان یعنی؛ انسان سمعی و انسان بصری و انسان قلبی شکل گرفت. اما قلبی از این انسان‌ها در عرصه معرفت‌شناسی سه گانه خود شکر گزار گردیدند.» (سوره سجده - آیات ۷ الی ۹)

«وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» - اوست خدائی که

پدید آورد برای شما انسان‌ها سه فرایند تاریخی معرفت سمعی و معرفت بصری و معرفت قلبی را در صورتی که تنها اقلیتی از انسان‌ها توانستند از این سه فرایند تاریخی استفاده حقیقی و مناسب بکنند.» (سوره مومنون - آیه ۷۸)

«قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ - و اوست خدائی که پدید آورد شما را و در عرصه گهواره تکامل وجود سه فرایند معرفتی سمعی و بصری و قلبی برای شما قرار داد که تنها قلبی از شما شکرگزار می‌باشید.» (سوره الملک - آیه ۲۳)

بنابراین انسان تاریخی از آغاز به موازات شکل‌گیری فرایندهای معرفت‌شناسی از پشت آن عینک به تماشای خدا و جهان و انسان نشسته و بر پایه نگاه عینکی خدا و هستی و انسان را برای خود تبیین کرده است. لذا به این دلیل بود که در عرصه سه فرایند فوق سه نوع خدای مختلف برای او حاصل شده است که این سه نوع خدا عبارتند از:

الف - خدای سمعی؛ که یک خدائی می‌باشد غیر پرسونال با مشخصاتی خارج از کانتکتست این وجود و تبیین شده در کانتکتست روح و عقل غیر مادی که کارش سلطه بر وجود و بخصوص انسان است و دنیا و آخرت را به صورت مکانیکی آفریده تا انسان را به بند بکشد و تحت سلطه خود در آورد. در مرحله شناخت سمعی انسان برای همه پدیده‌های طبیعی به صورت جداگانه خدائی قائل است که این خدایان خود با هم در حال نزاع می‌باشند یعنی چنان که خدای باران وجود دارد، خدای رعد و خدای شب و خدای روز و خدای آفتاب و خدای خیر و خدای شر و... نیز وجود دارد که هر کدام به صورت جداگانه بر انسان و زمین فرمانروائی می‌کنند و بر پایه خشم و رحمت این خدایان شرایط وجود تحقق پیدا می‌کند و وظیفه ما انسان‌ها جز تسلیم در برابر تصمیم این خدایان چیزی نیست، و هستی و انسان مانند یک پرنده اسیر در چنگال جبر این خدایان توتالیتزر قرار دارد و کاری

از ما جز تسلیم در برابر این خدایان بر نمی‌آید.

ب - خدای بصری؛ که مرحله دوم خداشناسی انسان می‌باشد. خدائی است پرسونال که انسان بر پایه شناخت بصری که از خود پیدا کرده است بر صورت خود یک خدای پرسونال ولی قدرتمند ساخته است که تمامی خصوصیات که در خود و هم نوع خود می‌دیده برای آن خدا قائل بود، به طوری که مانند یک سلطان قدرتمند گاهی غضب می‌کند و یک زمانی ترحم می‌کند، یک وقت باد بی‌نیازی‌اش می‌وزد و توسط چنگال مغول نسل کشی می‌کند و زمان دیگری خرمشهر را از اشغال سپاه صدام آزاد می‌کند و یک زمان کوره‌های انسان سوز هیتلر برای انتقام خلق براه می‌اندازد و در زمانی که کشتی تایتانیک در حال غرق شدن است یا آسمانخراش‌های دو قلو به دست بن لادن در حال منفجر شدن است یا سونامی اقیانوس آرام آسیای جنوب شرقی را در هم می‌نوردد و یا زمانی که در تابستان ۶۷ تیغ فتوای فقهات در زندان‌های ایران نسل کشی به راه می‌اندازد و در سال ۸۸ ساطور شکنجه فتوای مطلقه فقهاتی ایران در کهریزک‌های اوین و گوهردشت و... دست به انسان کشی می‌زند، و... به علت خستگی از صحنه غایب می‌شود و یا مانند خدای ارسطو که به صورت محرک اولیه - جهان را در آغاز وجود و خلقت به حرکت وا می‌دارد و بعد جهان متحرک را به حال خود رها می‌کند و بی‌کار و بازنشسته به تماشای یک طرفه جهان می‌پردازد. یا مانند خدای افلاطون به صورت روح در طبقه‌ائی از وجود به صورت یک طرفه سلطنت می‌کند و یا مانند خدای نیوتن یک ساعت کوکی این جهان را برای یک بار کوک می‌کند و بعد از آن جهان و وجود را به حال خود رها می‌نماید و یا مانند خدای فقهاتی حوزه بسان یک فقیه جلاد بر پایه فقه و قانون ارسالی پیامبرانش انسان را به بردگی عبادی و تکلیفی و قضائی می‌کشاند و جز تکلیف و تحقق فقه و شکنجه و عذاب و ذلت انسان توسط این فقه انتظاری از انسان و وجود ندارد و آن زمانی از انسان و وجود راضی هست که سلطنت اتوکراتیک و توتالیتراو

بر انسان‌ها به صورت مطلق توسط ولی فقیه مطلقه فقهاتی‌اش به انجام برسد انتظاری از خلقت وجود ندارد یا مانند خدای امام محمد غزالی بسان یک حیوان وحشی به جان انسان‌ها افتاده و هدفی از خلقت انسان و جهان جز شکنجه و عذاب انسان نداشته و ندارد و یا مانند خدای هگل که به صورت یک ایده و روح ناقص و ضعیف در هستی ظاهر می‌شود و در عرصه‌گاهواره خلقت پاپیای تکامل وجود رشد می‌کند و پاپیای انسان تکامل می‌کند و یا مانند یهوه خدای یهود در آسمان هفتم و فلک الافلاک تکیه زده و به صورت یک دیکتاتور بر انسان قدرت می‌راند و انسان را ذلیل خودش می‌کند یا مانند خدای فویر باخ به صورت تجلی مادیت برونی یافتن تمامی ارزش‌های ذاتی انسان در می‌آید که انسان در بستر الینه شدنش در پای همان ارزش‌های ذاتی خودش به خاک می‌افتد و ارزش‌های ذاتی خودش را به صورت خدا در می‌آورد و به پرستش آن می‌پردازد و با این عمل آنها را نفی می‌کند.

ج - خدای قلبی؛ که مرحله سوم خداشناسی تاریخی انسان می‌باشد خداوندی است نه مانند خدای فقهی حوزه که بسان یک توتالیتار شکنجه‌گر و فقه‌پرور و فرمانروای مطلقه فقهاتی که از طریق شکنجه و عذاب انسان‌ها تغذیه می‌کند، بلکه به شکل غیر پرسونال می‌باشد که می‌تواند چنین چهره‌ای داشته باشد:

خداوند به صورت عشق مطلق:

آمدم نعره مزین جامه مدر هیچ مگو	دوش دیوانه شدم عشق مرا دید و بگفت
گفت آن چیز دگر نیست دگر هیچ مگو	گفتم ای عشق من از چیز دگر می‌ترسم
سر به جنبان که بی‌جز بسر هیچ مگو	من بگوش تو سخن‌های نهان خواهم گفت
گفت این غیر فرشته است و بشر هیچ مگو	گفتم این روی فرشته ست عجب یا بشر است
گفت می‌باش چنین زیر و زبر هیچ مگو	گفتم این چیست بگو زیر و زبر خواهم

گفت ای دل پدري کن نه که این وصف خداست

گفت این هست ولی جان پدر هیچ مگو

دیوان شمس - غزل ۲۲۱۹ - صفحه ۸۳۲

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

در ازل پرتو حسنت زجلی دم زد

عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

جلوه ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت

برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد

عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افزود

دست غیب آمد بر سینه نامحرم زد

مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز

دل غم‌دیده ما بود که هم بر غم زد

دیگران قرعه قسمت همه بر عیش زدند

دست در حلقه آن زلف خم اندر خم

جان علوی هوس چاه زنخدان تو داشت

که قلم بر سر اسباب دل خرم زد

حافظ آن روز طرب نامه عشق تو نوشت

دیوان حافظ از دکتر قریب در صفحه ۱۳۸

خداوند به صورت حیات مطلق :

بلکه بی‌چون و چگونه زاعتدال

متصل نی منفصل نی ای کمال

زنده ایم از لطفت ای نیکو صفات

ماهیانیم و تو دریای حیات

نی به معلولی قرین چون علتی

تو نگنجی در کنار فکرتی

مثنوی دفتر سوم در صفحه ۱۵۸ سطر ۱۶

خداوند به صورت وجود مطلق :

عارف از خنده می در طمع خام افتاد

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد

این همه نقش در آینه اوهام افتاد

حسن روی بیک جلوه که در آینه کرد

این همه عکس می و نقش و نگارین که نمود یک فروغ رخ ساقیست که در جام افناد

دیوان حافظ از دکتر قریب در صفحه ۱۷۲

خداوند به عنوان مطلق وجود:

«... مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَاةٍ وَ غَيْرِ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُرَايَاةٍ...» - خدا با همه موجودات است بدون پیوستگی و غیر از همه موجودات است بدون دوری و گسیختگی. «(نهج البلاغه - خطبه اول)

خداوند به عنوان تکامل مطلق:

«يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» - ای پیامبر از تو در باب مطلق وجود سوال می کنند بگو خداوند دائم در حال کار می باشد. «(سوره الرحمن - آیه ۲۹)

مرو را بیکار و فعلی مدان	کل یوم هو فی شان بخوان
کاو سه لشکر را روانه می کند	کمترین کارش به هر روز آن بود
بهر آن تا در رحم روید نبات	لشکری زاصلاب سوی امهات
تا ز نر و ماده پر گردد جهان	لشکری زارحام سوی خاکدان
تا ببیند هر کسی عکس العمل	لشکری از خاکدان سوی اجل
آن چه از حق سوی جانها می رسد	باز بیشک بیش از آنها می رسد
آن چه از دلها به گلها می رسد	آنچه از جانها به دلها می رسد

۳ - رسالت دین اسلام از ابراهیم خلیل تا محمد انتقال معرفت انسان از خدای سمعی - بصری به خدای قلبی بوده است :

«فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ - فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ - فَلَمَّا رَأَى السَّمَسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ - إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ -

آنگاه که شب فرا گرفت و ستاره‌ها آشکار شدند ابراهیم به مردم گفت این ستاره‌ها پروردگار من هستند و چون روز شد ستاره‌ها ناپدید شدند ابراهیم به مردم گفت من افول کننده‌گان را دوست ندارم- و آنگاه که ماه در آسمان ظاهر گردید ابراهیم به مردم گفت این قمر خدای من است و آن زمانی که قمر هم ناپدید شد ابراهیم به مردم گفت اگر خداوند مرا هدایت نکند از ضالین خواهم شد- و آن زمانی که با فرا رسیدن روز خورشید درخشان در آسمان ظاهر گردید ابراهیم به مردم گفت این خورشید خدای من است و همین که خورشید غروب کرد ابراهیم به مردم گفت ای مردم من بیزارم از شرک شما به خدا- و بدین ترتیب بود که ابراهیم مردم و تاریخ را از خدای سمعی و بصری دور کرد و به خدای قلبی که خالق وجود و یکتا بود هدایت ساخت.» (سوره انعام - آیات ۷۶ الی ۷۹)

چنانکه قبلا هم به اشاره رفت در نظر قرآن از ابراهیم تا محمد یک دین می‌باشد، که همان دین اسلام است :

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ - ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه مسلمان حنیف بود» (سوره آل عمران آیه ۶۷).

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ...» (سوره آل عمران - آیه ۱۹).

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ...» - دین نزد خداوند فقط اسلام است و هر

کس غیر اسلام دینی را بپذیرد از او پذیرفته نشود» (سوره آل عمران - آیه ۸۵).

در آغاز هدف اولیه بعثت پیامبران در این اسلام تصحیح خداشناسی مردم بوده است و پیامبران توسط تصحیح معرفت انسان‌ها از خداوند بود که جامعه و تاریخ را متحول می‌کرده‌اند، لذا در این راستا بود که تمامی پیامبران ابراهیمی - از ابراهیم تا محمد- به محض بعثت و قیام به جنگ خدایان مردم که همان - بت‌ها- بودند می‌رفتند و با تصحیح معرفت خداشناسی آنها حرکت اجتماعی و تاریخی خود را آغاز می‌کردند. به این ترتیب بود که می‌بینیم تا ابراهیم بت خانه آور و بابل را در هم می‌شکند آتش نمرود برای سوزاندن ابراهیم شعله ور و مهیا می‌گردد و به موازات این که محمد شعار «لا اله الا الله» می‌دهد شکنجه‌گاه ابوجهل و امه خلف و ابوسفیان و... در وادی مکه برای شکنجه کردن بلال و عمار و سمیه و یاسر و... آماده می‌گردد. مولانا در دفتر دوم مثنوی و در ذیل داستان موسی و شبان این فلسفه حرکت پیامبران ابراهیمی را که تصحیح معرفت خداشناسی مردم می‌باشد به این شکل مطرح می‌کند که: روزی موسی از بیابانی می‌گذشت که به چوپانی بر می‌خورد و او با زبان چوپانی یک خدای پرسونال را مخاطب خود قرار داده است که با پرسونال تمامی مشخصات شخصی یک فرد چوپان را برای آن خدا تعریف می‌کند. موسی در برخورد با این موضوع شروع به مخالفت با تبیین چوپان می‌کند و به اصلاح معرفتی خدای چوپان می‌پردازد که در آغاز خدای - غیر پرسونال - موسی مورد قبول چوپان واقع نمی‌شود ولی چوپان پس از جدائی از موسی و تفکر، به خدای غیر پرسونال موسی پی می‌برد و با این تغییر در - معرفت - چوپان خداشناسی او متحول می‌گردد.

کو همی گفت ای خدا و ای اله

چارقت دوزم کنم شانه سرت

دید موسی یک شبانی را براه

تو کجائی تا شوم من چاکرت

جامه ات شویم شپشهایت کشم	شیر پیشت آورم ای محتشم
دستکت بوسم بمالم پایکت	وقت خواب آید بروم جایکت
ای فدای تو همه بزهای من	ای به یادت هی هی هیهای من

مثنوی - نسخه نیکلسون - دفتر دوم در صفحات (۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱) از سطر ۱۷۱۸ تا سطر ۱۸۱۳

تا اینجا چوپان با همان جهان بینی چوپانی خود یک خدای پرسونال را عبادت می کرد که موسی به جنگ معرفتی با خدای این چوپان می آید و خطاب به چوپان می گوید:

زاین نمط بیهوده می گفت آن شبان	گفت موسی با که هستی ای فلان
گفت با آن کس که ما را آفرید	این زمین چرخ از او آمد پدید
گفت موسی های بس مدبر شدی	خود مسلمان نا شده کافر شدی
این چه ژاژ است و چه کفرست و فشار	پنبه ائی اندر جهان خود فشار
گند کفر تو جهان را گنده کرد	کفر تو دیبای دین را ژنده کرد
چارق و پاتابه لایق مر تو راست	آفتابی را چنینه کی راست
با که می گوئی تو این با عم و خال	جسم و حاجت در صفات ذوالجلال
شیر او نوشد که در نشو و نماست	چارق او پوشد که او محتاج پا است
لم یلد و لم یولد او را لایق است	والد مولود را او خالق است
هر چه جسم آمد ولادت وصف اوست	هر چه مولود است او زین سوی جوست

زانکه از کون و فساد است مهین حادث است و محدثی خواهد یقین

پس از اینکه موسی خدای غیر پرسونال خود را در برابر خدای پرسونال چوپان مطرح کرد، او به دلیل این که توان پذیرش خدای غیر پرسونال موسی را نداشت به اعتراض در برابر موسی فریاد بر آورد:

گفت ای موسی دهانم دوختی وز پشیمانی تو جامم سوختی

جامه را بدرید آهی کرد تفت سر نهاد اندر بیابان برفت

چوپان گرچه با اعتراض به موسی از او جدا شد، اما برعکس آنچه موسی فکر می‌کرد نسبت به معرفت خدا بیگانه و کافر نشد بلکه بر اثر اندیشیدن به تعلیمات موسی به اشتباه معرفت‌شناسی خود نسبت به - خدای ابترکتیو غیر پرسونال - واقف گردید و با این معرفت جدید دچار یک تحول کیفی شد، به این ترتیب بود که او پس از ملاقات دوم با موسی در برابر تلاش موسی که سعی می‌کرد این بار او خدای پرسونال چوپانی را به او عرضه کند، چوپان خدای جدید غیر پرسونال خود را که از او تعلیم یافته بود به خود موسی عرضه کرد:

چونکه موسی آن عتاب از حق شنید در بیابان در پی چوپان دوید

عاقبت دریافت او را بدید گفت مژده ده که دستوری رسید

هیچ ادابی و ترتیبی مجو هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو

کفر تو دینست و دینت نور جان ایمنی وز تو جهانی در امان

ای معاف یفعل الله ما یشا بی‌محابا رو زبان را بر گشا

گفت ای موسی از آن بگذشته ام من کنون در خون دل آغشته ام

من زسدره منتهی بگذشته ام	صد هزاران ساله زان سو رفته ام
تازبانه بر زدی اسبم بگشت	گنبدی کرد ز گردون در گذشت
حال من اکنون برون از گفتنست	این چه می‌گویم نه احوال من است

و به این ترتیب است که در پایان داستان مولوی نتیجه‌گیری می‌کند که:

هان و هان گر حمد گوئی گر سپاس	همچو نا فرجام آن چوپان شناس
حمد تو نسبت بدان گر بهتر است	لیک آن نسبت به حق هم ابتر است

۴ - محمد و تصحیح معرفت خداشناسی مردم در مرحله حرکت مکی :

آنچنان که قبلاً هم مطرح کردیم؛ حرکت ۲۳ ساله پیامبر اسلام به دو مرحله ۱۳ ساله مکی و ۱۰ ساله مدنی تقسیم می‌شود که مرحله ۱۳ ساله مکی در حرکت محمد یک «مرحله آگاهی‌بخش» می‌باشد، در صورتی که مرحله ۱۰ ساله مدنی محمد مرحله «آزادی‌بخش» نامیده می‌شود، به عبارت دیگر اگر کل حرکت ۲۳ ساله محمد را یک حرکت رهائی‌بخش انسانی بدانیم استراتژی ۲۳ ساله رهائی‌بخش محمد به دو مرحله ۱۳ ساله آگاهی‌بخش مکی و ده ساله آزادی‌بخش مدنی تقسیم می‌شود که در مرحله ۱۳ ساله آگاهی‌بخش مکی محمد به مدت سه سال اول حرکت‌اش تنها تحت شعار «قولوا لا اله الا الله فاعلموا» به تصحیح معرفت خداشناسی گروندگان به اندیشه خود مشغول بود. البته اگرچه عرصه - کادر سازی و فردسازی- در حرکت محمد که در دوران ۱۳ ساله مکه صورت گرفت، و محمد مدت ۳ سال از حرکت آگاهی‌بخش خود را منحصر به تصحیح معرفت خداشناسی کادرهای خود کرد، ولی در عرصه نهضت آزادی‌بخش اجتماعی

محور اصلی حرکت محمد در طول ۲۳ ساله حرکت و حیات خود بر پایه تصحیح تفسیر خداشناسی جامعه انسانی استوار بود. به این دلیل بود که پیامبر اسلام در اولین برخورد با قبیله‌هائی که به اسلام روی می‌آوردند دستور می‌داد تا بت‌های قبیله خود را به دست خود در هم بشکنند. اما مبانی تئوریک پیامبر اسلام جهت تصحیح معرفت‌شناسی خداوند که در دوران ۱۳ ساله آگاهی‌بخش مکی مطرح گردید، بر پایه چهار سوره «کافرون و توحید و فلق و ناس» استوار بود که هر چهار سوره علاوه بر این که مکی می‌باشند با امر «قل» نیز آغاز می‌شوند:

امر قل زاین آمده است کای راستین کم نخواهد شد بگو دریاست این

البته موضوع چهار سوره فوق مشترک می‌باشد و به موضوع تصحیح معرفت‌شناسی خداوند مربوط می‌باشد که در راس این چهار سوره، سوره توحید قرار دارد که با طرح غیر-پرسونال یا «ذات ابژکتیو» خداوند- به بیان توحید فلسفی می‌پردازد. اما در سوره فلق به طرح «توحید طبیعی» و در سوره ناس به بیان «توحید اجتماعی» و در سوره کافرون به بیان «توحید عبادی» خداوند می‌پردازد، پیامبر اسلام به توسط این چهار مؤلفه «توحید فلسفی و توحید اجتماعی و توحید عبادی و توحید طبیعی» به تصحیح «معرفت‌شناسی» خداوند می‌پرداخت.

۵ - تفسیر سوره اخلاص یا توحید: تبیین توحید فلسفی یا وجودی خداوند بر پایه:

الف - توحید در بودن خداوند،

ب - توحید در شدن خداوند،

ج - توحید در زیستن خداوند.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ - اللَّهُ الصَّمَدُ - لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ - وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» - به نام خداوندی که بر همه وجود رحمان است و بر انسان رحیم - بگو او خداوندی است واحد - بگو اوست خدای صمد - نه زاده و نه زائیده شده - هیچکس او را همانند نیست .»

تفسیر: ابن عباس از پیامبر اسلام نقل می‌کند که: «سوره توحید یا اخلاص، ثلث قرآن می‌باشد». دارا بودن ارزش یک سوم قرآن برای این سوره از طرف پیامبر اسلام دلالت بر این حقیقت می‌کند که؛ یک سوم هدف حرکت محمد و رسالت وحی و قرآن در جهت تصحیح معرفت خدانشناسی و به توسط توحید فلسفی می‌باشد. چنان که فوقاً هم به اشاره رفت هدف پیامبر اسلام و قرآن در طرح این سوره فقط ابلاغ توحید فلسفی خداوند بوده است که پیامبر اسلام سعی می‌کند تا با این سوره «خداوند غیر پرسونال» را مطرح کند. البته این موضوع در آیات (۱ تا ۶) از سوره حدید و هم چنین در آیات (۲۲ تا ۲۴) در سوره حشر نیز مطرح شده است، ولی از آنجا که طرح توحید فلسفی در دو سوره فوق جنبه تشریحی به خود گرفته است و با عنایت به این که در این سوره توحید فلسفی محمد صورت شعاری دارد، لذا آن چنان که ابن عباس می‌گوید: تکیه پیامبر اسلام بر این سوره بیشتر بوده است و ارزش آن را به اندازه یک ثلث قرآن اعلام کرده است. پس هدف پیامبر اسلام از توحید فلسفی در مضمون این سوره - نفی خدای پرسونالی - بوده است که در بین قبایل و جوامع آن روز بشر به صورت بت سازی و بت پرستی مادیت پیدا کرده بود. پیامبر اسلام در اینجا برای طرح توحید فلسفی بر سه صفت احد و صمد و لم یلد (... وَلَمْ يُولَدْ - وَلَمْ يَكُنْ ...) تکیه می‌کند که هر کدام از این سه صفت دلالت بر موضوعی خاص دارد که بشریت با تکیه به آن دست به خداسازی بشری یا بت پرستی می‌زده است.

در رابطه با صفت «احد» که دلالت بر تفکیک ابژکتیو وجود خداوند می‌کند

این حقیقت را نیز می‌رساند که گرچه خداوند یک حقیقت ابژکتیو می‌باشد (و نه سوپژکتیو)، ولی خداوند ابژکتیو به لحاظ وجود شباهتی با ابژکتیو انسان ندارد بلکه صورت منحصر به فردی می‌باشد و تا زمانی که ما نتوانیم کلیت وجود و هستی را به صورت عریان و فارغ از ماهیت تصور کنیم امکان فهم ابژکتیو خداوند برای ما وجود نخواهد داشت. اما در خصوص صفت «صمد» برای «الله» آنچنان که در شرح لغات مطرح کردیم این صفت دلالت بر کمال الله در عرصه پروسه تکامل وجود دارد که ویژگی تکامل بخش دارد نه تکامل‌پذیر، خدای محمد یک خدای صمد است و گرچه وجودش در بستر تکامل به پروسه تکامل وجود معنی و هدف می‌بخشد ولی خود تکامل بخش است (نه تکامل‌پذیر) چراکه کامل است و نقصی ندارد تا تکامل پیدا کند. اما در خصوص صفت سوم و به صورت نفی سه صفت در-متولد شدن چیزی از خدا و یا تولد خدا از چیز دیگر و نیز داشتن کفو-آمده است، دلالت بر توحید و در زیستن خداوند می‌کند، چراکه هر سه صفت (متولد شدن و تولد از او و انتخاب کفو) سمبل زیستن می‌باشد که نتیجتاً سوره توحید یا اخلاص تبیین‌کننده توحید فلسفی خداوند می‌باشد که بر سه پایه توحید؛ در بودن خداوند (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) و توحید در شدن خداوند (اللَّهُ الصَّمَدُ) و توحید در زیستن خداوند (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ - وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ) استوار می‌باشد، به عبارت دیگر توحید فلسفی خداوند بر سه پایه «توحید بودن و توحید شدن و توحید زیستن» استوار می‌باشد که توحید در بودن خداوند (اللَّهُ أَحَدٌ) و توحید در شدن خداوند (اللَّهُ الصَّمَدُ) و توحید در زیستن خداوند (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ - وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ) می‌باشد، بنابراین ما حاصل آنچه که باید در باب تفسیر سوره اخلاص یا توحید مطرح کنیم عبارتند از:

الف - اولاً سوره توحید یا سوره اخلاص یک سوره مکی می‌باشد.

ب - به این دلیل که مضمون حرکت مکی محمد مضمون آگاهی بخش داشته

است لذا این سوره در راستای حرکت آگاهی‌بخش پیامبر اسلام در مکه بر محمد نازل شده است.

ج - نوک پیکان استراتژی آگاهی‌بخش محمد بر تصحیح تبیین شناخت انسان‌ها از «خداوند و جهان و انسان» استوار بوده است.

د - تصحیح معرفت‌شناسی انسان‌ها از خداوند و جهان و انسان توسط پیامبر اسلام به دو صورت فردی و اجتماعی صورت می‌گرفته است و شعار اصلی پیامبر اسلام در سه سال اول حرکت آگاهی‌بخش - تصحیح معرفت‌شناسی - فرد از خداوند و جهان و انسان «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» بوده است.

ه - تصحیح معرفت‌شناسی اجتماعی توده‌ها از خداوند و جهان و انسان در طول ۲۳ سال حرکت محمد به توسط مبارزه با بت پرستی صورت می‌گرفته است.

و - مبانی تئوریک پیامبر اسلام در تصحیح معرفت‌شناسی انسان و جهان و خدا در مکه چهار سوره کافرون، توحید، فلق و ناس می‌باشد.

ز - سوره توحید مبین توحید فلسفی، سوره کافرون مبین توحید عبادی، سوره فلق مبین توحید طبیعی و وجود و سوره ناس مبین توحید اجتماعی خداوند می‌باشد.

ح - به این دلیل که سوره توحید مبین توحید فلسفی یا وجودی خداوند می‌باشد لذا در راس چهار سوره فوق قرار می‌گیرد و (با توجه به حدیثی که ابن عباس از پیامبر اسلام نقل می‌کند) این سوره به اندازه ثلث قرآن دارای ارزش می‌باشد.

ط - سوره توحید به عنوان تبیین‌کننده توحید فلسفی خداوند بر سه مؤلفه توحید در «توحید در بودن خداوند و توحید در زیستن خداوند و توحید در شدن خداوند» استوار می‌باشد.

ی - طرح امر «قُلْ» در سر آغاز چهار سوره - توحید و فلق و ناس و کافرون - دلالت

بر آگاهی بخش بودن مضمون این چهار سوره مکی می‌کند.

ک - «اللَّهُ أَحَدٌ» دلالت توحید در بودن خداوند می‌کند.

ل - «اللَّهُ الصَّمَدُ» دلالت بر توحید در شدن خداوند می‌کند.

م - «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ - وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» دلالت بر توحید در زیستن خداوند می‌کند.

ن - مبانی فلسفی اندیشه پیامبر اسلام (در تبیین جهان و انسان و خدا) در ۱۳ سال استراتژی آگاهی بخش در مکه بر پایه دو مؤلفه «توحید و فلاح» استوار بوده است که مؤلفه توحید برای تبیین جهان و خداوند بود، اما مؤلفه فلاح برای تبیین انسان به کار گرفته شده است.

۶ - تفسیر سوره فلق:

تبیین کننده توحید طبیعی وجود در عرصه دیالکتیک خلقت و بر پایه نیاز جبری وجود شرور در خلقت و اجتماع و انسان: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ - مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ - وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ - وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ - وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» به نام خداوندی که بر همه وجود رحمان و بر انسان رحیم می‌باشد - بگو پناه می‌برم به پروردگار فلق - از شر هرچه که او خلق کرده است - و از شر غاسق وقتی که تاریکیش همه جاگیر می‌شود - و از شر نفاثاتی که در عزم و اراده مردم می‌دمند - و از شر حسود آن هنگام که حسد می‌ورزد.»

تفسیر سوره: مراد از کلمه فلق آنچنان که فخر رازی (در جلد ۳۲ صفحه ۱۹۲ تفسیر فخر رازی) مطرح می‌کند «هر گونه وجودی است که از دل عدم بیرون می‌آید».

از عدم‌ها سوی هستی هر زمان
 هست یا رب کاروان در کاروان
 باز از هستی روان سوی عدم
 می‌روند این کاروانها دم به دم

مثنوی دفتر اول در صفحه ۳۹ و سطر ۱۴

از جمادی مردم نامی شدم
 از نما مردم زحیوان سر زدم
 مردم از حیوانی و آدم شدم
 پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
 حمله دیگر بمیرم از بشر
 تا بر ارم از ملائک بال و پر
 وز ملک هم بایدم جستن زجو
 کل شیئی هالک الا وجهه
 بار دیگر از ملک پران شوم
 آن چه اندر وهم ناید آن شوم
 پس عدم گردم عدم چون ارغنون
 گویدم انا الیه راجعون

مثنوی در دفتر سوم صفحه ۱۹۹ سطر ۲۷

پس مراد از کلمه «فَلَقٍ» کل وجود است در آن زمانی که از دل عدم بیرون می‌آید، بنابراین -الف لام فلق، الف و لام نوع- است که دلالت بر هر نوع وجود می‌کند، البته وجود در عرصه تکوین خود به صورت دیالکتیک ظاهر می‌شود که این امر «وجود شرور» در خلقت را امری محتوم می‌سازد.

در مثنوی مولوی می‌آید:

صد هزاران ضد ضد را می‌کشند
 باز نشان حکم تو بیرون می‌کشد
 هر دو بسوزنده چو دوزخ ضد نور
 هر دو چون دوزخ ز نور دل نضور

چون نباشد ضد نبود جز بقا	این تسانی از ضد آید ضد را
و اندو لشکر کین‌گذار و جنگجو	ضد ابراهیم گشت و خصم او
لاجرم جنگی شدند از ضر و سود	پس بنای خلق بر اضداد بود

بنابراین - شرور- در خلقت جزء لاینفک «وجود دیالکتیکی هستی» می‌باشد و کلمه «غَاسِقٍ» در آیه «وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» مراد از آن «غاسق» مخصوص شب نیست بلکه هر شری است که به آدمی هجوم می‌آورد و برعکس آیه اول که مطلق شر در وجود را مطرح می‌کرد (مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ) شر دوم شر انسانی می‌باشد که به دو قسمت تقسیم می‌شود؛ یکی «وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» و دیگری «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» که «وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» دلالت بر شر اجتماعی می‌کند، اما «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» دلالت بر شرهای فردی می‌کند. به هر حال سوره فلق که از جمله سور مکی محمد می‌باشد در راستای توحید وجودی یا توحید در ارکان طبیعت و هستی می‌باشد که بر مبنای این توحید خلقت را مانند گذشته نمی‌توانیم به اهریمن و اهورا مزدا تقسیم کنیم و خدای خیر و خدای شر را در خلقت از هم جدا کنیم بلکه بالعکس در عرصه «توحید در وجود» خیر و شر معلول خلقت دیالکتیکی وجود می‌باشد که این خلقت دیالکتیکی وجود می‌طلبد تا وجود خیر و شر در عرصه طبیعت (مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ) و جامعه (وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ) و انسان (وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ - وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ) را به خدای واحد منتسب نمائیم!

گریه از قهرش شکایت می‌کند

خنده از لطفش حکایت می‌کند

از یکی دلبر حکایت می‌کند

این دو پیغام مخالف در جهان

۷ - تفسیر سوره ناس تبیین کننده توحید اجتماعی بر پایه نفی خداوندان «زر و زور و تزویر» در عرصه جامعه :

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ - مَلِكِ النَّاسِ - إِلَهِ النَّاسِ - مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ - الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ - مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ - به نام خداوندی که بر همه وجود رحمان و بر انسان رحیم می باشد- بگو پناه می برم به رب مردم- ملک مردم- اله مرم- از شر وسوسه های خناس- آنان که در سینه مردم وسوسه می کنند- به صورت پنهان و آشکار.»

تفسیر سوره: این سوره آنچنان که در باب سوره های پیش هم گفته شد از سوره های مکی محمد می باشد که در جهت تبیین توحید اجتماعی است. نخستین سوالی که در رابطه با تفسیر این سوره مطرح میشود این که: چرا قرآن در میان همه صفات خداوند در اینجا فقط سه صفت «ربوبیت و مالکیت و الوهیت» را نام می برد؟

برای پاسخ به این سوال باید به شکل گیری خداوندان قدرت در تاریخ اجتماعی انسان نظر کنیم که به قول برتراند راسل که می گوید: «این خداوندان قدرت زمینی در تاریخ انسان به سه صورت خداوندان قدرت زور و خداوندان قدرت و خداوندان قدرت فرهنگ و معرفت بر گرده توده ها سوار شده اند و توده ها را به بردگی و بندگی و استثمار و استعمار و استعباد کشیده اند.» به این ترتیب است که در سر آغاز این سوره با منتسب کردن سه قدرت «رَبِّ النَّاسِ - مَلِكِ النَّاسِ - إِلَهِ النَّاسِ» به خداوند عالم به نفی تاریخی و اجتماعی سه قدرت فوق در جامعه می پردازد که به صورت قدرت سیاسی (رَبِّ النَّاسِ) و قدرت اقتصادی (مَلِكِ النَّاسِ) و قدرت فرهنگی (إِلَهِ النَّاسِ) شرک اجتماعی را در جامعه بوجود آورده اند، که البته در میان این سه شرک اجتماعی با طرح «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ - الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ - مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ» فونکسیون منفی شرک فرهنگی که تحت لوای رابطین

خداوند بر مردم سلطه می‌کنند و آنها را گرفتار وسوسه مخفی و آشکار می‌کنند را عمده می‌نماید، بنابراین در ماحصل تفسیر سوره ناس این که: این سوره در راستای توحید اجتماعی و بر پایه نفی سه مؤلفه قدرت اجتماعی که همان «قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت فرهنگی» می‌باشد و به عنوان خداوندان - زر و زور و تزویر - بر کرده توده‌ها تحمیل می‌شوند، عمل می‌کند و از میان این سه خداوندان زمینی که شرک اجتماعی را بوجود می‌آوردند و بر کرده توده‌ها سوار می‌شدند قدرت فرهنگی را خطرناکتر می‌داند! زیرا اینها که خود را رابطین بین اله و مردم می‌دانند با تکیه بر وسوسه‌های مذهبی و فرهنگی توده‌ها را به استحمار می‌کشاند و برای دو قدرت سیاسی و اقتصادی جاده صاف کن می‌گردند و باعث می‌شوند تا توده‌ها را به استعباد و استثمار بکشانند، بنابراین از نظر پیامبر اسلام توحید اجتماعی تنها بر پایه نفی این سه قدرت اجتماعی امکان‌پذیر می‌باشد.

۸ - سوره کافرون تبیین‌کننده توحید عبادی خداوند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ - لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ - وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ - وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ - وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ - لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ - به نام خداوندی که بر همه وجود رحمان است و بر انسان رحیم - من عبادت نمی‌کنم آنچه که شما عبادت می‌کنید - و شما هم عبادت نخواهید کرد آنچه را که من عبادت می‌کنم - من نیز برای همیشه عبادت نخواهم کرد آنچه که شما عبادت می‌کنید - و شما هم عبادت نخواهید کرد آنچه که من عبادت می‌کنم - دین شما برای خودتان و دین من هم برای خودم .»

تفسیر سوره: در این سوره که جمله - من عبادت نمی‌کنم بر آنچه شما عبادت می‌کنید و شما عبادت نمی‌کنید بر آنچه من عبادت می‌کنم - را با تکرار مطرح کرده و در آخر اعلام «جدائی مذهب از مذهب و یا دین از دین» می‌کند، تبیین‌کننده

مبانی تئوریک توحید عبادی پیامبر اسلام در ۱۳ سال استراتژی آگاهی‌بخش مکی می‌باشد. به طوری که در تفسیر سوره‌های توحید، ناس و فلق مشاهده کردیم مبانی فلسفی اندیشه پیامبر اسلام جهت تبیین خداوند و جهان و انسان بر دو مؤلفه فلاح و توحید استوار بوده است که مؤلفه فلاح در جهت تبیین فلسفی انسان بکار رفته است، اما مؤلفه توحید در جهت تبیین جهان و خدا می‌باشد و توحید نیز به چهار حوزه «توحید فلسفی و توحید طبیعی (یا وجود) و توحید اجتماعی و توحید عبادی» تفسیم می‌شود و پیامبر اسلام هم از طریق توحید می‌کوشید تا بر پایه چهار مؤلفه فوق به تبیین جهان و خداوند بپردازد.

ما در خصوص تشریح مبانی تئوریک توحید مؤلفه‌های - توحید فلسفی و توحید اجتماعی و توحید طبیعی وجود- را در تفسیر سوره‌های «توحید و ناس و فلق» مورد بررسی قرار دادیم. اما پیامبر اسلام در سوره کافرون به تبیین توحید عبادی می‌پردازد و برای تبیین آن؛ نخست- به تفکیک «عبادت» خود با عبادت آنها می‌پردازد و در راستای تفکیک در عبادت به تفکیک در «معبود و در آخر به تفکیک در دین» می‌رسد! زیرا تا زمانی که به «توحید در طریقت نرسیم نمی‌توانیم به توحید در حقیقت دست بیابیم» و توسط آن در عرصه شریعت و مذهب دارای توحید گردیم، بنابراین از نگاه پیامبر اسلام توحید عبادی زمانی تحقق پیدا می‌کند که؛ «توحید در طریقت همراه با توحید در حقیقت و توحید در شریعت» حاصل شود.

۹ - آیا خدا در جهان است؟ یا جهان در خدا قرار دارد؟

بزرگترین سوالی که بشر در عرصه معرفت خداشناسی خود با آن روبرو بوده است این‌که: آیا خدا در جهان است یا جهان در خدا قرار دارد؟ زیرا انواع خداشناسی شش‌گانه که بشر از آغاز به آن معتقد بوده است در پاسخ به این سوال فرجه تکوین

پیدا کرده‌اند (که آیا خدا در جهان قرار دارد یا اینکه جهان در خدا قرار دارد؟) ما اگر در پاسخ به سوال فوق گفتیم که؛ خدا در جهان قرار دارد، چنانکه فقها، فلاسفه، متکلمین، علما، زهاد و... بعد از مرگ پیامبر اسلام نیز معتقد بودند پس طبیعی خواهد بود که رابطه این چنین خدا با جهان یک «رابطه مکانیکی» و یک طرفه خواهد بود و تکوین خدای سلطانی و خدای تجاری و خدای کاروانی در چنین مقامی امری طبیعی خواهد بود. اما اگر برعکس فقها و فلاسفه و متکلمین و علما به جای این که معتقد باشیم که خدا در جهان قرار دارد - جهان را در خدا- ببینیم در آن صورت رابطه خدا با جهان یک رابطه خودکامه و توتالیتر و یکطرفه نخواهد بود، بلکه خدا در این صورت «خدای غیر پرسونال» می‌باشد، که هم توسط عشق می‌توانیم او را تعریف کنیم و هم توسط سکوت و هم توسط نور و هم توسط عدم، زیرا همه اینها در مورد «خدای شامل و حامل جهان» قابل تفسیر می‌باشد و تنها در کانتکتست جهان اصل تکامل وجود در خدا قابل تفسیر می‌باشد، بنابراین می‌توانیم در پاسخ به سوال فوق چنین مطرح کنیم که؛ برعکس خدای فقهی و فلسفی و کلامی و علمی که با پیش فرض خدا در جهان استوار می‌باشد «خدای وحی‌ائی پیامبران و خدای عرفانی عرفا» بر پایه اصل وجود جهان در خدا قابل تفسیر می‌باشد.

۱۰ - چرا شریعتی خداشناسی را از توحید آغاز کرد نه از خود خدا:

علت این که شریعتی (برعکس بازرگان) بحث خداشناسی را از خدا آغاز نکرد به این دلیل بود که زیربنای اندیشه شریعتی در باب خداوند با بازرگان متفاوت می‌باشد، زیرا بازرگان مانند فقها و فلاسفه و متکلمین (اگرچه در ظاهر مخالف بود) معتقد بود که خدا در جهان قرار دارد، لذا بازرگان برای شناخت این خدای در

جهان قرار گرفته که به صورت یک قدرت مطلقه می‌باشد از طریق علم به شناخت آن می‌پرداخت، در صورتی که شریعتی مانند دیدگاه وحی‌ائی پیامبر اسلام چنان که در تفسیر چهار سوره فوق مطرح کردیم معتقد بود که؛ جهان در خداوند قرار دارد و در این رابطه بود که مانند پیامبر اسلام معتقد بود که تنها از طریق «توحید فلسفی و توحید اجتماعی و توحید انسانی و توحید طبیعی» می‌توانیم به شناخت خدای ابژکتیو «محیط بر جهان» دست پیدا کنیم و دستیابی به شناخت خدای غیر پرسونال و ابژکتیو و «محیط بر جهان» جز از طریق توحید آن هم در تمامی اشکال چهارگانه (انسانی و اجتماعی و فلسفی و طبیعی) غیر ممکن می‌باشد. پس خدای شریعتی یک خدا محیط بر جهان و غیر پرسونال و ابژکتیو می‌باشد اما خدای بازرگان (مانند خدای فقها و متکلمین و اشاعره و فلاسفه و در راس آنها ارسطو) یک خدای پرسونال محاط در جهان و بازنشسته و سلطانی است.

۱۱ - تفاوت خدای امام محمد غزالی با خدای مولانا جلال الدین بلخی و حافظ :

آنچه باعث گردیده تا تصوف امام محمد غزالی (برعکس تصوف مولوی که یک تصوف عشقی است) تبدیل به تصوف مخوف زهدی گردد، ناشی از اعتقاد به رابطه بین خدا و وجود دارد، چراکه غزالی به یک خدای قدرتمند و خودکامه و مستبد و سلطانی قائل است که در جهان قرار دارد و سوار بر جهان می‌باشد در صورتی که در اندیشه مولوی و حافظ (منهای آن اندیشه‌های جبری‌گرائی که بر پایه اعتقاد به خدای خودکامه اشعری‌گری آنها استوار بود) رابطه جهان با خدا به صورت

ماهیانیم تو دریای حیات

زنده ایم از لطف ای نیکو صفات

می باشد.

به همین دلیل است که برعکس غزالی که تمام زهدش برای ثمره آخرت می باشد حافظ به بهای تمامی بهشت و آخرت غزالی حاضر نیست حتی یک لحظه صحبت با خدای خودش در این جهان را با او معامله نماید:

از در خویش خدایا به بهشتم مفرس که بر کوی تو از کون و مکان ما را بس

۱۲ - تفاوت خدای هگل با خدای مولوی:

خدای هگل یک خدای اگزستانسیالیستی می باشد که به موازات تکامل جهان تکامل پیدا می کند، او به صورت ایده‌آئی خام و ناقص در عرصه جهان در حال تکامل می باشد، در صورتی که خدای مولوی یک خدای صمد است که به صورت دریائی این جهان ناقص را در بر گرفته است و به آن کمال می بخشد:

چیسست نشانی آنک هست جهانی دگر نو شدن حالها رفتن این کهنه‌ها

روز نو و شام نو و باغ نو هر نفس اندیشه نو نوخوشی نو عیان

عالم چون آب جو است بسته نماید ولیک می‌رود و می‌رسد نو نو این از کجا است

نو زکجا می‌رسد کهنه کجا می‌رود گرنه و رای نظر عالم بی‌منتها است

این جهان یک فکرت از عقل کل عقل چون شاهست صورت‌ها رسل

